

مانور در میان ریشه‌ها

مایک فیلیپ

گاردین افریو ۲۰۰۲



داستان رمان Small Island بدین‌طور قرار است که سال ۱۹۴۸، زمانی که انگلیس هنوز زخمی جنگ بود، کوئینی بلقی که به تازگی از جامائیکا آمده بود، به یکی از اتاق‌های مهمان‌خانه‌ای که آن‌جا را به عنوان خانه‌گریه کرده بوده وارد می‌شود. میان مستأجران آن مهمان‌خانه، گیلبرت و همسر جدیدش هورتنس هم هستند. گیلبرت زوزف یکی از هزاران جامائیکایی است که برای مبارزه با هیئت‌ها به جنگ رفته بود. بعد از بازگشت از جنگ و رسیدن به انگلیس، او خود را آدم کاملاً متفاوتی می‌بیند که حالا دیگر لباس‌کار آبی به تن ندارد. همسایه‌های کوئینی نه او را مستأجر آن مهمان‌خانه می‌دانند و نه شوهر آن زن.

هر یک از رمان‌های اندره لوی تاریخچه سفر زن بریتانیایی سیاه‌پوستی است به خودش؛ این در حالی است که سرزمینی که او برای سفر انتخاب کرده چندان تمایلی به آبیات وجود او ندارد. شخصیت‌های لوی زیبا، دانا یا ترائل‌ک نیستند؛ آن‌ها در شرایط کاملاً عادی و معمولی زندگی می‌کنند که خیلی از آن‌ها را می‌شناسیم. در حقیقت آن‌ها یکی از خود ما هستند. شیوه نگارش او مانند تونی پترسون یا نیک هورن‌بای است. رئالیسم جادویی نیز در آثار او دیده نمی‌شود. نثر ساده‌ای دارد و از زوای اول شخص برای داستان‌اش استفاده می‌کند، نثر روشن و مستقیم‌ی که گاهی از مزاج برای شیرینی‌اش بهره می‌برد و با هر رمان لحن نویسنگی‌اش نمایان‌تر می‌شود.

آخرین رمان او داستان زندگی دو زوج را بررسی می‌کند که یکی سیاه‌پوست و دیگری سفیدپوست هستند. داستان لوی میان این چهار شخصیت ماسور می‌دهد. لوی کوئینی، صاحبخانه سفیدپوست گیلبرت است. آن‌ها همدیگر را موقع سرزاج‌گیری جنگ دیدند. بعد از این که کشتی SS Empire Windrush به انگلیس رسید، گیلبرت او را پیدا کرد و یکی از اتاق‌های خانه‌اش را به او داد. هورتنس، دختر جامائیکایی بود که بلافاصله قبل از این که کشتی به بندر برسد با او ازدواج کرده بود. او بعداً می‌آید تا در همان اتاق کوچک زیر شیروانی و مخروبه با آن‌ها هم‌خانه شود. برنارد، شوهر کوئینی که مدت‌ها او را ترک کرده بود یک سال بعد از این‌که هورتنس قامت گرفت آمده، یعنی سال ۱۹۴۸ به آن‌جا آمد.

تعامل میان این چهار تن را تا حدودی می‌شود حس زد، اما نکته قابل توجه رمان در این است که کل روایت از دل خاطرات دوران بازمانده از جنگ بیرون می‌آید. اگر رمانی بتواند نسبت به رخدادهای تاریخی، افکار و اندیشه‌های شخصیت‌ها و رفتارهای‌شان تا این حد پایبند باشد، بدون شک رمان جزیره کوچک‌ه لوی است. در حقیقت زیبایی داستان او بسیار فراتر از داستان پدر بزرگ یک زن چهل و هشت ساله مهاجر است. حقت تحقیقات او به گونه‌ای در رمان مشهود است که تصور می‌کنید او همین حقت دارد میان آن اجداد زندگی می‌کند. لیس و رهایی که لوی برای مردم از شخصیت‌های رمان در نظر گرفته است، یکی دیگر از استعدادهای اوست. در این رمان لهجهای اقوام کارائیب، بیرمنگام و لندن را به راحتی از هم تشخیص می‌دهید، زیرا با توجه به طبقه خاصی از مردم، او برای هر یک زبان و اصطلاحات خاصی را انتخاب کرده و با این شیوه ریتم و موسیقی زیبایی برای هر یک از شخصیت‌ها ساخته است. به طور مثال لپیچه کوئینی مثل لئنی‌هایی است که مشخص است آن‌جا بزرگ شده و حداقل یک دهه قبل به لندن آمده و لیس برنارد - مثل کسی که در دهه‌ها در خارج دور خدمت کرده است.

ذهن پویای لوی روایت را به گونه‌ای شکل می‌دهد که گویی او خود در آن دوره از تاریخ لجه‌های بریتانیا حضور داشته است. پس از سال ۱۹۴۸ مسیر مهاجرت از کشورهای فقیر و مستعمره به کشورهای مبدأ رو به افزایش گذاشت و تا نیمه قرن بیستم ادامه یافت. از آن‌جایی که لوی خود نتیجه یکی از همین مهاجرت‌هاست ریشه تاریخی آن را در پیشینه خود و تاریخ آن دوره را به خوبی تفسیر کرده است. نتیجه این تحقیق یکی از نمونه‌های ادبیات مهاجرت است که علل تبدیل هویت مهاجران کارائیب به هویت بریتانیایی را نشان می‌دهد.

لوی با ایجاد تعادل میان چهار وجه شخصیت‌های داستان خود به‌عنوان محور اصلی در میان آن‌ها قرار دارد. رمان بی‌آن که قصد ستیز با وقایع نژادنی آن دوران را داشته باشد، آن‌ها را ثبت می‌کند. نویسنده در کشف حقایق هیچ‌گونه غرض‌ورزی یا ترجم نشان نمی‌دهد و بدون ابزار دل‌سوزی و بی‌مترقانه، به بیان

آن‌ها می‌بردازد. عنصر زمان و تاریخ نوشتاری این رمان این فرصت را به نویسنده می‌دهد که با صبوری به خلق شخصیت‌های دستان بپردازد.

اما همان‌طور که به خواندن رمان ادامه می‌دهید متوجه می‌شوید که بی‌رحمی لوی بسیار ظریف و زیرکانه در دل شخصیت‌هایش نهفته است. به طور مثال هورتس چندین محبوب نیست. او در روستا بزرگ شده و نسبت به بقیه که تیره هستند پوست روشن‌تری دارد و همین مسئله باعث شده او تصور کند از آن‌ها بالاتر است. او یک مغرور روستایی است که تقریباً می‌توان او را کوتاه‌فکر و تا حدودی نادان دانست. به محض رسیدن به لندن انتظار دارد همان شغل معلمی که به خاطرش در جامائیکا درس خوانده بود را به او بدهند، اما وقتی با کوئینی و طبقه کارگر آشنا می‌شود تازه می‌فهمد که کجا آمده و باید چه کار کنده کاری که همه مهاجران مثل او به اجبار تن می‌دادند. اگرچه تعلیمی این بالا و پایین‌ها اعتماد به نفسش را می‌گیرد اما باعث می‌شود که او خودش را پیدا کند و سرانجام به قدرت گیلبرت پی ببرد. مهره‌بانی کوئینی را درک کند و با آن‌ها

هم‌دردی کند.

اگر می‌خواستیم از خوانش‌های شدید لوی نسبت به حقایق تاریخی شکایت کنیم، با جرقه زدن بلافاصله این نکته در ذهن‌ام که او با چه مهارت و زیبایی میان هر یک از شخصیت‌های دستان مانور داده و هر یک را در زمان و مکان مناسب خودش قرار داده این فکر از ذهن‌ام یاک می‌شد. به طور مثال گیلبرت و کوئینی در خلال جنگ وقتی که ارتش آمریکا با اعمال زور طرح جدا سازی صنعتی‌های یک سینمای محلی را داده گرفتار شدند. گیلبرت مقاومت می‌کند و پایداری او منجر به شورش می‌شود. در همین حین پدر شوهر کوئینی توسط یک پلیس آمریکایی تیر می‌خورد و کشته می‌شود. یک دستان مستند که از وقایع دلگراش و تکان دهنده سرشار است. اما روایت لوی ناخودآگاه حس ملودرام ایجاد می‌کند. در هر صورت چهارمین رمان آندره لوی ضربه قوی به رمان‌نویسان انگلیسی وارد می‌کند. سادگتی که در این رمان هست آنرا خواندنی و ستودنی می‌کند. رمان قوی و پرمغزی که شباهتی در یافت جایزه رافائلیسی‌ها پیدا کرد دست.

نمی‌گذارم

کار به شعار

و روایت

برسد

گفتگو با آندره لوی

طی راه وقتی سوار تاکسی شدم تا به خانه آندره لوی در شمال لندن برسم یادداشت‌هایم را مرور می‌کردم. آندره لوی متولد ۱۹۵۶. پدرش سال ۱۹۴۸ با کشتی Windrush به انگلستان آمده و مادرش در جامائیکا معلم بوده (سرگذشت اغلب رمان‌نویسان سیاه‌پوست انگلیسی). اکنون مادر خوانده بچه‌های شوهرش و کنارمند بخش تولید رادیو بی‌بی‌سی است. خیلی شوق و رِق راه می‌رود، معمولاً عصبانی است (البته این توصیف را از گائری عکس ملی خواندم) و شنیدم او هم خودش را این طور معرفی می‌کند: یک سنزوی اجتماعی مضموم. در هر حال دارم می‌روم با کسی مصاحبه کنم که جایزه اورنج را به خاطر رمان *Nowhere* Never far بوده و اخیراً جایزه *Small Island* در یافت کرده است.

